

در اصل بلده کوشیدند، اثری از آن ظاهر نشد. مگر شخصی از زخم‌داران معروض داشت که با ولد خود محمدرضاخان به سمت صحاری بدر رفتند. حسب‌الامر سردار معظّم‌الیه عاگر منصور از صغیر و کبیر به‌عنوان کومه‌الی عازم جستن و یافتن تقی‌خان گردیدند مشروط به آنکه هر کس آن را زنده گرفته به‌حضور حاضر نماید، مبلغ پانصد تومان تیریزی انعام در وجه آن همسازى نمایند.

۱۸۵

[احوال تقی‌خان بعد از فرار]

برای ارباب خرد پوشیده و مخفی نماناد که چون تقی‌خان یا ولد خود محمدرضا خان به سمت بیابان بدر رفت، چون به‌قدر دوسه میل راه طی نمود، در این وقت گذار آن برگله‌داران خود افتاد که در آن نواحی به‌چرانیدن گوسفند اشتغال داشتند.

با ولد خود چنان مشورت نمود که هر گاه با اسب و یراق و لباس و طمطراق چشم احدی بر ما افتد، گاه باشد که به‌جهت خوشامد و طمع مالیه دنیا ما را گرفته به‌قتل رسانیده، سر ما را به‌درگاه اللهوردی‌سردار برده، انعام به‌جهت خود باز یافت نمایند. پس آن دو نفر اسب و یراق و لباسهای فاخر خود را از بر خود بیرون آورده، بسدان گله‌داران دادند، و لباسهای آن دو نفر شبان را در زیر خود کرده، هر يك دو قرص نان در کمر خود بسته، پیاده عازم آن کوه و بیابان گردیدند.

تقی‌خان را . فکند زار و پریشان
به‌يك دم بسترین هر زمین بود
ز عدلش طاق کسری بود لرزان
هزاران همچو قارون رهنمون داشت
قصد کوش نمود کرد پامال
مثال قصبه‌ای باشد جفاکار
که آخر می‌زند ما تو دوصد نیش
شود چون گل در آغوش‌خاری
که ناکس کی شود از تربیت‌کس
که گاهی چون نذرو است گاه‌شهباز
گاهی شادی ییارد گاه غم یار
اگر زاده به مهرش دل نداده
اگر کرده عجب اندیشه کرده
نکرده کام خود حاصل که جان‌داد
که عالم بیش نیست از يك شب و روز

بیا غافل بین احوال دوران
تقی‌خان آنکه با چرخ هم‌قرین بود
ز جودش حاتم طی بد هراسان
ز گنج و گوهرش چندان فزون داشت
به‌يك گردش همین چرخ‌کهن‌سال
منه دل تو بدین چرخ‌ستمکار
اگر دل می‌نهی در مهر‌بانیش
به زعم تو شود آرام یاری
اگر در مهر‌بانی جان دهد کس
اگر در مهر‌بانی جان دهد باز
همیشه کار این چرخ‌سیه‌کار
خوشا آنکس که از مادر نزاده
خوشا آنکو قناعت پیشه کرده
هر آنکس مهر آن در دل‌نشان‌داد
نبندی دل بدین کاخ دل افروز

التمعه، آن خان فلک‌زده یا ولد خود در آن کوه و صحرا چند روزی حیران و در گردان به‌مرطوف می‌رفتند. هر گاه اراده آن می‌کردند که به‌میان قباله صحرائنسیان یازارغان رفته، لب نانی و کف آبی گرفته قوت لایموت خود نمایند، از آن نیز اندیشه می‌نمودند که مبادا از کج رویهای فلک‌سازگار و طالع برگشته جفاکار به‌جهت دو درم و دیناری آنها را گرفته، به‌حضور سردار والاخبار برده تسلیم نمایند. و چون آذوقه‌های که با خود داشتند به‌تمام رسید، چند یومی به‌گیاه صحرا روزگار خود را به‌سر برده، وضعف و ناتوانی و سیاه‌حوق بر ملک بدن آن دونفر استیلا یافته، خود را به‌میان بیشه‌ای که در آن صحرا بود کشیده، از قوت رفتار بازمانده، خواب ایشان را ربود.

اما راوی ذکر می‌کند که در آن اوان که تقی‌خان از اصل شیراز فرار نموده بود، حسب‌القرموده اللهوردی‌خان سردار حمیع عساکر منصور از قفای آن در آن محال به‌تفحصی آن اشتغال داشتند. از قضا پای الهی شخصی از طوایف اکراد، که محتاج‌ترین عساکر قزلباش بود، بکه در آن بیابان تفحص نموده بود، آثار ضعف در ناصیه‌ی احوال آن نیز ظاهر گشته، قدم در آن بیشه‌ای که تقی‌خان بود گذاشت، که رفته ساعتی در سایه درختی استراحت نماید.

در آن وقت تقی‌خان خواب پریشانی دیده، از جا درآمده، با ولد خود محمدرضاخان تقریر نمود. و از ستهای جرخ بی‌بنیاد به‌زاری زار چون ابر نوبهار به‌گریه درآمد. و از گریه پدر پسر نیز به‌گریه درآمد، حزر می‌نمودند، و از گریه ایشان مرغان بیابان به‌شیون درآمدند. که ناگاه آن مرد بی‌نام و نشان را چشم بدان دونفر افتاد که می‌گفتند: چه شد دولت و مکت ما؟ کجا شد سیاه و رعیت ما؟ و هر دو یکدیگر را دلداری و دل‌آسایی می‌دادند. باخت بد چه‌چاره تواند [کند] کسی؟ که ناگاه آن مرد خشمگین و آن کرد قهرآیین بر سر ایشان آمده، و چشم او بر پیراهنی که در بر ایشان باقی مانده بود افتاد، و به‌طمع آن قصد هلاک آن دونفر کرد.

تقی‌خان از بیم جان گفت: ای مرد خداناترس، از کشتن ما چه حاصل توانی کرد؟ هر گاه ما را زنده گرفته به‌هر جا ازاده‌تمایی که بیری بنایه‌خاطر ما تو را از مال دنیا غنی می‌گردانند.

گفت: مگر شما چه‌کسانید؟

تقی‌خان وصف حال و کیفیت احوال خود را تقریر نمود. آن مرد دلاور از شنیدن اسم آن شرف و سرور بدان‌رخ داده، گفت: بیت

آنچه دلم در طلبش می‌شتافت در پس [صد] پرده نهران بود یافت

دردم آن دو نفر را دست و گردن بسته، و بر جلو خود افکنده، به‌خواری خواری و زاری زار به‌حضور اللهوردی‌خان سردار حاضر ساخت. و آن خان والاخبار از آوردن آن دونفر بسیار خوشحالی بدان رخ داده، باید که [پانصد تومان را] داد، و چگونه کیفیت به‌دست آمدن آن را عرضه‌داشت سده سنیه اعلی گردانید.

و حسب‌الفرمان قضاچریان چنان به‌نفاذ پیوست، که میرحسن بیگ داروغه بازار اردوی همایون اعلی، که در آن اوان مأمور تنبیه تقی‌خان بود، حاکم و صاحب‌اختیار

فارس، و محمدحسین خان فرخانی که سابقاً ذکر شد، به سرداری مملکت فارس سرافراز، و آلتورودی خان نقی خان را ارسال، و خود با عساکر منصوره عازم رکاب ظفر اتساب گردید.

نظر به فرمان واجب الامتنان شهنشاهی، [تقی خان را] ارسال استنهای، و در منزل ینکجه یک فرسخی استنهای، حسب الامر به عهدی قلج خان گنجه که حاکم آنجا بود، چنان مقرر شده بود، که عیال و اطفال تقی خان [را]، که حسب الامر به ننگان گنجه بنیان قبل از این مقرر شده بود که در استنهای می بودند، در آن روز بدون چادر و مقعه به استقبال تقی خان به در آورده، و دهل و سرنا به صدا در آورده، و تقی خان را با ولدش و ازونه سوار حصار پرزینت کرده، و ابلیقی از دم روباه بر سرش زده، به شورش و غوغای تمام داخل استنهای نمودند.

در آن روز رقم دیگر وارد، و چنان به نفاذ پیوسته بود که فرزندان او را که مسبب به محمد رضا خان و سرزاد می بودند در حضور آن به ضرب شمشیر به قتل آورده، و آلت رجولیت آن را قطع کرده، و در هم نهاده، در عرض پنج شش یوم صحت یافت. و یک چشم آن را نیز از حلقه بیرون آورده، به عنوان چا پاری روانه درگاه جهان آرا گردانیدند.

و راوی ذکر می کند که سواضاتی که در نواحی فارس به وقوع پیوست این بود که چون رستم مجدخان را ساکن بندرات به قتل رسانیده بودند، که مذکور شد، حسب فرمان صاحبقران به نفاذ پیوست این بود که امان الله خان با هزاری سواران نفر رفته، در ورود به آن حدود دست تصرف بدان حصار و نواحی یافته، گناه دار و بیگناه به شاره آتش یک نفر روسیاه درهم سوختند. و بعد از قتل و غارت بسیار عازم رکاب ظفر اتساب گردید.

و بدقت سدهزار از خانوار قشقای، و فارسی، که منشأ فتنه و فساد گشته به اتفاق تقی خان قدم در جاده شرارت و افساد نهاده بودند، آنها را کوچ داده، به اتفاق مجنون بیگ سر کرده عساکر مروی روانه مرو شاهجان نمودند، که در آن حدود سکنی گرفتند.

القصه، بعد از ورود تقی خان به حضور حضرت صاحبقران و تحقیقات افساد آن، از آنجا که مرحمت و شفقت پادشاهی بود، قهر جباری آن تسکین یافته، و تقصیرات ماضی او را به عفو مقرون داشت، و مجدداً به منصب مستوفی الممالکی ممالک محروسه سرافراز، و صاحب اختیار کل مداخل و مخارج ولایت هندوستان نمود، و صبیبه و جمعی دیگر از اطفال او را، [که] مقرر گردیده بود که در میان اردو در خرابات نشانیده، داخل ارباب طرب ساخته بودند، در آن یوم به تقی خان بخشیدند.

و چند یومی در دفتر خانه همایون به خدمات مقرر قیام داشت. بعد چنان به نفاذ

۱- روزنامه کلانتر (ص ۱۷): آنسگ را بعد از سه روز گرفته به استنهای برده، از یک چشم کور، و سه سر او را و میرزا اسماعیل [برادرش] را گردن زدنند... و عیال آنها را فروخته، تقی خان را خواجه کرده، به اردوی نادر شاه بردند.

میبود که بمشورت و ارشاد حاج آقا میرزا محمد باقر در این امر و در پی مآلیمات بیرون
 میآمدند و بعد از آنکه با همی باشند در آنجا میمانند.
 در وقت سابقه، چون اعتماد در لاد علیه السلام طهماسب خان حاکم آن نواحی
 میبود، چون از آن طوایف باره و از آنجا که اجرت محرابینان در آن نواحی
 شرارت میوریدند، و در آن وقت را که از عمر عام عبور می نمودند تا واج می کردند.
 حسب فرمان قضاخان چنان بدست بیوست که سردخان بیات نساوری موازی ده
 هزار نفر از عارفان نساوری [و] آذربایجان و قلمرو کرمانشاه [را] که هر آن
 اوان در نواحی میوریدند، برداشته و در کابل ملحق بدعاکر طهماسب خان
 گردیده بود، که ذکر آن مفصلاً مذکور خواهد گشت.

و در این اوان، چون از کناره آب اترک تا حدود قندهار و ایلات بعیده بساز [را]
 مداخل و مخارج آن از حد و حساب افروغ بود، بدین جهت همی خان را نامزد آن دیار
 گردانید، که هر ساله مداخل مستمری آن را اوقات خرابه عامه نماید. هم حسن سلوک
 دارای دیوان و شفقت و مرحمت آن و هم آثار سخط و مهر و عجب آن گرشه خاص
 و عام گردد.

اما تقی خان چون شخصی بود بر اکثر علوم آراسته و در تدبیر کارها شایسته و
 سختی و سستی روزگار دیده و شربت شادی و غم چشیده، وارد نواحی کابل و درامدات
 مأموره لوازم خدمتگزاری و جان نثاری میخواستند در آن نواحی توقف ورزیدند.
 اما براریاب خرد پوشیده نگاه کرد، چون خالید باچار و حاجی مان قاجار و
 باقر آق، که در ایالت شیراز گرفتار نعمت الله پوری خان سردار بودند، و با جمع دیگر
 از سرکردگان آن نواحی را مقید و محبوس کرده، بمرگاه جهنم آوا حاضر ساختند.
 حسب فرمان دارای دیوان چنان بدست بیوست که آن چند نفر را رفته پوست کنده
 میورد و نظر قیامت اثر ساخته، و الله پوری خان سردار و جمع دیگر از سرداران ایرانی
 و توراتی را بدخلاح فخره و انعامات و افره سرافراز، و بدمناسب عالیه فرزند کشته

۱۸۶

ذکر محاربه نمودن سرداران صاحبقران دوران

در استرآباد با محمد حسن خان و ولد فتحعلی خان قاجار^۱ و جماعت یموت

سابق بر این، مقدمات اشرا استرآباد شمه ای مذکور گردید که چون محمد حسین خان
 قاجار بیگلربیگی و صاحب اختیار آن نواحی بود، و حسب الامر در رکاب اقدس بهامر

۱- در نسخه (که عنوان حالی بوده و بعداً آن را با خط بدی نوشته اند): محمد علی بیگ
 و ولد فتحی قاجار.

نظارت اشتغال داشت. ولد خود محمدزمان بیگ را به نیابت آن حدود مقرر داشت. و جمعی از ملائنه قاجار از قبیل محمدعلی بیگ عزالدینلو که عمده ترین طوایف مذکور بود، از راه حسد بنای نزاع و کدورت و بیصافی با محمدزمان بیگ مرعی می‌ناشت. و همه روزه با سنگ کدورت، تفرقه در حواس ساکن آن دیار می‌انداخت. و نایب مذکور از غصه و الم جگر خود را می‌گذاخت.

چون بی‌اعتدالی آن از سرحد عصیان به طغیان انجامید، نایب مذکور از راه مسایح درآمده، به مواظب خوش او را تهذیب می‌نمود. محمدعلی بیگ مذکور همان در مقام ستیزه و عناد اصرار می‌ورزید.

چون بنای آن به شرارت و نمک بحرامی بود، شرحی علیحده [نوشت] در خصوص دادن کلید دارالمؤمنین را به خدمت محمدحسن^۲ ولد فتحعلی خان قاجار که از تاریخی که فتحعلی خان مذکور را حسب التصدیق حضرت گیتی‌ستان به مکان [خواجهربیغ]، ثریا مکان طهماسب شاه در ایام محاصره ارض فیض بنیان ملک محمود سیستانی را به قتل رسانیده بود، که در مجلد اول ذکر آن کرده شد، محمدحسن خان [نشنم نادر بود، او] در آن ایام پنج شش ساله بود. بعد از شنیدن قتل فتحعلی خان، بکنجعلی بیگ بیعت، چون خالوی مشارالیه بود، آن طفل را برداشته، به سمت منقشلاغ دشت قبچاق رفته بود. در این اوان اکثر اوقات به نواحی گرگان، و به میان ایلات قاجار بعضی اوقات، آمد و رفت می‌کرد. و به قدر پنج شش هزار نفر بیعت نیز بر سر آن جمع آمده، همیشه مطمح نظرش آن بود که سر مخالفت با خاقان گیتی‌ستان ورزیده، دعوی خون پدرش را تجدید نماید. در این وقت که معروضه محمدعلی بیگ عزالدینلو و سایر کدخدایان قاجار وارد حضور آن نامدار گردید، بدون توقف با سرکردگان واعیان خود چهار پنج هزار نفر برداشته، ایلغارکنان در نیم شب وارد استرآباد [شد]، و آن نمک بحرام مذکور در قلعه را گشوده، آن حصار را در کمال آسانی تسلیم نمود. و محمدزمان بیگ خود را به اربک آن حصار کشیده، تحصن جست. بعد از دوسه یوم، به رهنجو که بود، اربک مذکور را تصرف و محمد زمان بیگ را حبوس نمود.

این مقدمات در نواحی موحد گوشزد امنای دولت دوران عدت گردید. حسب فرمان قضاچریان چنان به نفاذ پیوست که بهبودخان سردار اربک و ساروخان قرخلوی افشار از نواحی خراسان قشون تحت خود را برداشته، به جهت گوشمالی آن عازم استرآباد گردند. هر چند که در آن اوان ساروخان مذکور در دارالامان کرمان به حکومت آن دیار اشتغال داشت، آن نیز تمداک خود را دیده عازم آن سرحد گردید.

۲- نسخه: محمدحسین، اما محمدحسن خان (مقتول در ۱۱۷۲) پدر آغا محمدخان قاجار است. و این حادثه را مورخان عشر قاجار نخستین قیام آن سلسله وانمود کرده‌اند. رک روضه المفای ناسری چاپ ۱۳۳۹ ج ۸ ص ۱۵۵۹، ج ۹ ص ۱۳. محمدحسین پسر کوچکتر فتحعلی خان در کودکی درگذشته بود.

۳- طبق جهانگشا (۳۹۹) خبر شورش قاجارها در اواخر ذیحجه ۱۱۵۶ در ماهیشت کرمانشاهان به اطلاع نادر رسید.

اما قبل از مقدمات استراباد، بسمع همایون رسانیدند که در نواحی هزارگریب مازندران حاجی صفر سولی و حاجی کوثر عنان مخالفت برتافته، سراز جاده اطاعت و انقیاد صاحبقرانی ناپسند، جمع گیری بر سر خود فراهم آورده، وبا محمدحسن خان ولد محمدحسین؟ قاجار یگانگی کرده، بنای شرارت و افساد را به سرحد طغیان رسانیده‌اند. حساب فرمان گیتی ستان، چنان به نفاذ پیوست که میرزاتقی پیرزاده و حسن بیگ کرد و حاجی محمدبیگ قرایی، که در بلده نیشابور و بلوکات می بودند، و موازی پنج هزار نفر از نامداران کرد و بیات و قرایی، که در تحت ایشان به خدمات چنین روزی اشتغال داشتند، در حرکت آمده، منزل به منزل وارد نواحی دامغان گردیدند.

واز آن جانب چون خبر ورود عساکر منصور گوشزد حاجیان مذکور گردید، موازی شش هزار نفر از پیاده و سواره هزار جریب و مازندران را برداشته، ایلغار کرده، در منزل نودرواره در مقابل سپاه مذکور صف قتال وجدال بیاراستند. و آن روز ترک مجادله کرده هر یک به آسایشگاه خود رو نهادند.

اما حاجی کوثر و حاجی صفر در نیمه شب دوهزار نفر خود را برداشته، از یک سمت اردوی سپاه مذکور شیخون بر سرغازیان منصور آوردند. اما در آن شب نامداران قزلباش دور و دایره خود را سنگر حصین ساخته، در پاسبانی خود ثابت قدم، و به محافظت خود اشتغال داشتند.

چون آن گروه بی سرانجام چون ستاره بیاتالمنی بدون تأمل و تأنی از دور و دایره عساکر منصور درآمدند، بیکدفعه از میان سنگر شراره تفنگ چون برق سوزان و صدای «قویمه، قویمه» نامداران از ثری به ثریا رسید، و آن شب دیجور از آتش دادن تفنگ بر قطور چون حجله غروسان روشن و تابان گردید. بهر زخم تیر امیری و بهر سنگی سرهنگی را از پای درآوردند.

چون ساعتی فیما بین پلنگان خراسانی و شغالان مازندران بازار حرب التیام گرفت. در این وقت این چرخ اطلس فیروزه فام لباس قیرگون ظلام را ازیر خود کشید، طلوع صبح ظاهر گردید. عساکر قزلباش از میان سنگر چون شیر خشمگین سوار مرکبان مبارفتار گشته، حمله بدان گروه بی سرانجام نمودند، که آن طایفه بدعاقت طاقت سعادت عساکر منصور را نیاورده، در آن نواحی پشته رفیع مرتبه‌ای بود همگی از سواره و پیاده خود را بدان مکان کشیده، به محافظت اشتغال ورزیدند.

غازیان مذکور از دور و دایره آن جماعت درآمده، چون شهباز بلند پرواز از روی زمین به چرخ برین صعود کرده، در یک ساعت [آنهارا] چون نگین انگشتر در میان گرفته، و ساعتی فیما بین به انداختن تیر تفنگ مرگ آهنگ به یکدیگر آغوش حرب گشودند، که عساکر قزلباش اندیشه از تلاش آن طایفه نکرده، دست به شمشیر داخل به میان آن جماعت گردیدند و جمعی از سرکردگان ایشان را از قبیل حاجی صفر رحاجی کوثر و جمیع دیگر زنده دستگیر، و باقی آن طایفه را عموماً عرضه تیغ خونریز ساخته،

منار کله ساختند. و اموال و اشیا از خیم و فروش و ملبوس به دست غازیان نصرت قرین آمده، طبل بشارت و شادگامی بر منجوق فیروزگامی رسانیدند.

مقارن این، ساروخان قرقلو، سردار صاحب اختیار مازندران و مأمور تنبیه طایفه مذکوره وارد گردید. و آن دولشکر فیروزی [اثر] ملحق به یکدیگر گردیده، آن روز طبل رحیل کوفته، در آن منزل دیگر ساکن گشتند.

اما راوی ذکر می کند که حسب فرمان قضا جریان به عهدت بهبودخان سردار اتک امر و مقرر گشته بود که در محل ورود ساروخان به نواحی گرگان و استراباد، آن نیز در حرکت آمده، ملحق به یکدیگر گشته، در دفع محمدحسن خان قاجار لوازم اهتمام را مرعی دارند. اما چون محمدحسن خان به نواحی استراباد وارد [شده]، در اندک فرصتی جمیع ممالک مازندران و سایر توابع استراباد را به حوزه تصرف خود در آورده، چون آثار رشد و کاردانی در ناصیه بهبودخان ظاهر و هویدا بود، آمدن ساروخان را و ملحق بدان گردیدن را از صواب و اندیشه بیرون از قیاس دیده، لابد به مقتضای «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» عمل نموده، موازی ده هزار نفر از نامداران ایوردی و نسایی و درونی و کولان را برداشته، ایلغارکنان عازم استراباد گردید.

و از آن جانب، محمدحسن خان از یموت و غیره به قدر بیست هزار نفر فراهم آورده، بر سر خود مجتمع ساخته بود چون از حرکت بهبودخان مطلع گردید، با خاصان درگاه خود چنان مشورت نمود که: هر گاه توقف نمایم که ساروخان و غیره از غازیان مأموره آمده ملحق به بهبودخان گشته، مجادله نمایم، گاه باشد که از عهدت لشکر بسیار بیرون نیامده شکست بر ما افتد. چون تا حال به یکدیگر ملحق نگشته اند، اولی آن است که رفته کار بهبودخان را در کمال سهولت به اتمام رسانیده، در دفع سایر سرکردگان نادریه کوشیم.

به همین خیالات فاسده، موازی بیست هزار نفر غازیان یموت و قاجار و غیره را برداشته، عازم سر راه بهبودخان گردید. فیما بین تلاقی در نواحی حاجیلار، منزل مشهور به سرخ محله، اتفاق افتاد.

اما در آن روز غم اندوز، قبل از آنکه مبارزان هر دو گروه به قتال مبادرت نمایند، قراولان هر دو سپاه مابین صقین متوجه یکدیگر گشته، درهم آویختند، و بعد از ساعتی آشوب و ولوله در میان ایشان افتاده، قراولان موافق بر قراولان مخالف فایق آمده، مخالفین رو به گریز نهادند. و قراولان موافق تا پیش صف مخالف تعاقب نموده، مغلوب و منکوب اکثری را زخمهای کاری زدند. و از وقوع این امر غریب همگنان به فتح و فیروزی امیدوار گشته، از روی و ثوق تمام متوجه معرکه قتال گردیدند.

اما بعد از فرار قراولان از حرب، شیران بیشت هیجا و پلنگان قلّه و غا روی به مضمار کارزار آورده، حربی در پیوست که چشم روزگار بدان صعوبت معرکه ای مشاهده نموده بود، و گردون پیر با هزاران دیده بدان آشوب کارزاری ملاحظه نفرموده.

هر طرف از سحاب سیوف و برق استه دجله و فراتی از خون در فتنای مجوف روان،
و هر گوشه قافله‌ای بری از خانمان در آن معرکه غلطان،

بهبودخان چون حال بدین منوال مشاهده نمود، فوجی از دلیران کاردیده و
دلاوران به کارزار رسیده نامزد [بیکار] مخالفان نمود. ایشان بنا بر کثرت و بیاری
علاوه بر غازیان نصرت نشان، به جمع‌آوری غنایم و برخی به محاربه و اتمام کارزار مشغول
گردیدند.

و در اثنای این گیرودار، خان عالیشان با آن دلیران از مکمن تدبیر بیرون آمده،
و شمشیر خونریز را برایشان کلیم گردانید. و بهصرصر حمله و طوفان صدعه، اثر خیام
و ثبات و سکون سپاه یموت و قاجار را از جای برداشته، چون خس و خاشاک که در عمر
سیلاب افتد، یا سرمه و توتیا که در رهگذار باد آید، [آنهارا] در عرصه روزگار بی‌نام
و نشان گردانید.

و علیقلی و خداقلی و دردی بهادر و جمع کثیری از سرکردگان یموت، و محمدعلی
بیک عزالدینلو، که سرمایه فساد بود، با جمعی از نمک‌بهرامان قاجار، و جمعی دیگر
از سرداران سپاه، در گردابی آن لجهٔ پر جوش و خروش، طعمهٔ نهنک بلا روزی
سباع فنا گشته، بهبهودخان با شاهد فتح و ظفر هم آغوش گشته، سجدات شکر الهی
به تقدیم رسانید. و اما محمدحسن‌خان با معبودی چند راه فرار [بیش گرفته] به سمت
گرگان و از آنجا به سمت منقلاقی به در رفت.

و بهبهودخان، در آن حدود اموال و غنایم آن سپاه را بر سر غازیان ظفر همعنان
قسمت، و از آنجا وارد استراباد [شده]، و محمدزمان بیک و ولد محمدحسین‌خان را، که
محمدحسن‌خان محبوس نموده بود، از بند و زندان نجات داده، مجدداً بر سر حکومت
آن دیار برقرار و صاحب اختیار گردانید. و کیفیت این فتح مبین [را]، که ثانیاً بهین
دولت ابد قرین رو داده بود، مشروحاً عرضه داشت سدهٔ سینهٔ همایون اعلی گردانید.

و خاطر پادشاه بحر و بر از استماع این فتح و ظفر متبتهج و مسرور گشته، به محامد
شکر الهی قیام نمود. و بهبهودخان را به اصناف عوطف مرتبه‌ای دیگر از سایر امرا و
سلامتین عظام امتیاز داده، سرافتخارش [را] به اوج گردون برافراخت. و فرستاده‌اش
را به انواع اکرام و اصناف انعام اختصاص داده، مقضی المرام به جانب استراباد باز گردانید.

اما از آن جانب، ساروخان در آن منزل سکنی داشت که خیر فتح و ظفر بهبهودخان
و شکست محمدحسن‌خان به سمع آن رسید. به سرعت وارد استراباد، و فیما بین بهبهودخان
و آن ملاقات حاصل، و تا بهمان و بکرنگان محمدحسن‌خان را قتل و کله‌منار ساختند. و
زنان و طفلان قاجار و غیره طوایف تبعهٔ محمدحسن‌خان را کوچ داده، به بلدهٔ نیشابور
فرستادند، که در آن نواحی به عقویات فلک زدگی و محتتهای روز تیرگی، روزگار
غدار و زمامهٔ جناکار از ایشان انتقام کشد. لمسوده

جهان را نباشد به غیر از دوکار گهی شهد بخشد گهی ز هرمار
جهان را نباشد وفا و بقا بود کار و بارش ز رنج و عنا
همیشه بود کار این پیر زال همه رنج و درد و همه قیل و قال

نگردن به کام کسی يك زمان ندیده کسی شادمانی از آن جهان را جهاندار تباهی کند پس روز را در سیاهی کند و بهبود خان بعد از ورود ساروخان به چند یوم مراجعت به تاتک نمود.

۱۸۷

[بقیه حوادث استرآباد و اطراف آن]

بر متتبعان سیر پوشیده و مخفی نماند که چون خاقان گیتیستان از مقدمات استرآباد فی الجمله خاطر جمعی حاصل نمود، چون قول و فعل طوایف ایران را منقلب و رعهود و موافق ایشان را منکسر دید، اکتفا بدان نکرده، محمدحسین خان راه که به امر نظارت سرکار خاصه شریفه اشتغال داشت، و از جمله اخلاص کیشان آن درگاه فلك فرسابود، به عنوان چاباری روانه استرآباد [فرمود] که بعد از ورود بدان حدود، سر رشته ضبط و نسق امورات آنجا را حسب الواقع مضبوط کرده، معاونت نماید.

ورقم علیحده نیز به عهده میرزاتقی پیرزاده و حاجی محمد بیگ قرایی صادر گردید که قشونهای تحت خود را برداشته، وارد رکاب اقدس گردند. اما چون ساروخان عازم استرآباد و حاجی محمد بیگ و میرزا تقی وارد هزار جریب، و در آن حدود توقف داشتند، حسب الامر مقرر گردید که بیران نام کرد شمارلو، که در نواحی میاندمش و میامی قیما بین سبزوار و دامغان سد راه مترددین گشته، و راهزنی و قطاع الطریق را شعار خود ساخته، آنرا زنده گرفته، به حضور اقدس حاضر نمایند. نظر به فرمان واجب الانداعن، جمعی از یوزباشیان با موازی پانصد نفر روانه، و در عرض ده یوم بیران مذکور را با ده نفر تبعه آن گرفته، به حضور حاجی محمد بیگ حاضر ساختند، به قید ایشان فرمان داد. و بعد از خاطر جمعی آن دیار، عنان عزیمت به خدمت دارای دوران معطوف ساختند.

و در عرض راه، بیران بیگ مذکور، که سپرده دست رستم بیگ بود، فرار نمود. بعد از ورود به درگاه جهان آرا، رستم بیگ به عرض عاکفان سده سنیه صاحبقرانی رسانید که: حسب التمنای حاجی محمد بیگ بیران مزبور فرار نمود. حسب الامر به قتل حاجی محمد بیگ فرمان شد.

اما آنچه مسود این اوراق را حالی شده بدین نحو بود که حاجی محمد بیگ مذکور به دولت قارون، و در سخاوت حاتم، و در شجاعت قرینه رستم، و تهیه اسباب سلطنت و شهر یاری او را آماده و مهیا بود، چون اسامه و دبدبه آن پهلو بر سلاطین روزگار میزد، و روزنامه چه عمر آن در دفاتر محاسب [تقدیر] نیز به انتها رسیده بود، در آن روز پرستیز، که رستخیز ایام حساب آن نامدار بود، نخل بر و مند زندگانی درجویبار جسمانی از قضایای آسمانی خشک، و درهم شکست.

خیاط روزگار به بالای هیچکس پیراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد
سوانح دیگر این است که چون حاجی مضر وارد رکاب ظفر اتساب گردید، پادشاه
جرایم بخش تقصیرات آن را به عفو مقرون داشت، اما شب دیگر به قدر دو کیسه زر،
که یکسد تومان بوده باشد، و دو سیست تومان تمسک به جهت میرزا تقی پیر زاده ارسال
گردانید، که میادا در خلا و ملا معاند آن گشته، در حضور حضرت گیتیستان سخنی
که باعث خصومت آن بوده باشد، و مقدمات بی اندامی [را] که از آن در نواحی مازندران
به وقوع پیوسته، تقریر نماید.

میرزا تقی مذکور، در نیم شب وجه مذکور را باز یافت، و در طلوع طلیمه خورشید
خاوری آن وجه و تمسک [را]، که به خط و مهر آن بود، به حضور پادشاه بروبحر حاضر
ساخت، و چگونگی سفارشات آنرا معروض پایة سریر خلافت مصیر خاقانی گردانید.
و دارای دوران به لفظ گهربار خود چنین فرمود که: «منك تارمنك منكاشقتی
وار، که بدباطن دشمنتری منه ظاهر ایلیب سرنی آشکار ایلر»^۱. و دردم حاجی مذکور
را به حضور حاضر ساخته، به قتل آن فرمان داد. کشته دست توام، خواه اینچنین، خواه
آنچنان!

اما راوی ذکر می کند که بعد از ورود محمدحسین خان به نواحی استرآباد، جمعی
دیگر از بدخواهان اوجاق سیهر رواق نادری را به قتل آورد، و جمیع نواحی مازندران
را از لوٹ وجود متمردین و معاندین محضی و محلی ساخته، فرزند خود محمدزمان بیگ
را در استرآباد گذاشته، سفارشات آنرا به ساروخان کرده، مراجعت به رکاب ظفر اتساب
نمود.

و حسب الرقم، چنان به عهده ساروخان مقرر گشته بود که از استرآباد الی کناره
گرگان و بلخان و جمیع نشت قبچاق را سردار و صاحب اختیار [بوده]، متمردین و
متصرفین بدآیین را تنبیه و تأدیب نموده، در سلطنت آن دیار برقرار و صاحب اختیار
با اقتدار باشد.

و بعد از رفتن محمدحسین خان، فیما بین ساروخان و محمدزمان بیگ به جهت جیره
و علیق الدواب عا کر تحت سردار معظم الیه سوء مزاجی بهم رسید، و ساروخان
زمان بیگ را خفیف ساخت. و آن در این خصوص عریضه ای به دربار معدلت مدار خاقانی،
و نوشته ای به جهت والد خود قلمی نمود، حسب فرمان قضا جریان ساروخان را به رکاب
ظفر اتساب طلبید، و اختیار کل آن مملکت را در کف کفایت محمد زمان بیگ گذاشته،
به مخانی ملقب ساخت.

هر که به اخلاص کند خدمتش دست چو زد خاک شود لعل کان
اما چون محمدحسین خان ولد فتحعلی خان، چنان شکست فاحش بدان رخ داد،
وارد به میان یموت گشته، چند صباحی مایة فساد نگشته، در شکار یوز و باز اوقات
خود [را] صرف می نمود. چون ذات آن مایة فساد ویرهم زدگی اهل عباد بود، مجدداً

۱- ترجمه عبارت ترکی نادر: «خدای من بمن شفقت دارد که دشمنان بدباطن را بر من
ظاهر می کند، که سر خود را آشکار می کنند».

به خیال بی‌مآل افتاده، به قدر پانصد شصت [نفر] از غازیان یموت را برداشته، به عنوان ناخت وارد مجال استرآباد، و اموال و اشیاء جمعی از فقرا را متصرف، و برخی از کسان آن نواحی را زنده دستگیر کرده، مراجعت نموده، اسرا را به طوایف اورگنجی در معرض بیع درآورد.

و دفعه دیگر که وارد استرآباد گردید، محمدزمان خان تعاقب کرده، جمعی سرو زنده از آن گرفته، معاودت نمود.

و اکثر اوقات فیما بین جماعت یموت و غازیان استرآباد مجادله و محاربه به وقوع می‌انجامید، و روزگار گاهی به کام این و گاهی به کام آن آغوش می‌گشود، و هر دورا از جرعه بیهوشی مدهوش می‌نمود.

۱۸۸

ذکر مخالفت نمودن جماعت یموت در خوارزم^۱

و لشکر فرستادن صاحبقران دوران و تنبیه نمودن آن طایفه بدنهاد

تا قافله سالار «توتی الملك من شاه» زمام سمنه اقبال را به‌صوب تسخیر ممالک معاندین منقطع ساخته، و راهنمای مراحل «یختص برحمته من شاه» عنان جا، و جلال را به سمت قبله مراد منصور گردانیده...^۲ و صف این مقال احوال کثیر الاقندار علیقلی خان سپهسالار ممالک خوارزم است که چون از نواحی قصر شیرین از خدمت خاقان گیتی‌ستان و تاج‌بخش ممالک هندوستان و توران رخصت انصراف حاصل نمود، منزل به منزل وارد ارض فیض نشان [گردید].

و در آن ممالک ملایک پاسبان جمیع عساکر خراسان را به حضور خود حاضر ساخت و در ساعت سعد به تاریخ سنه [۱۱۵۸] با ده عراده توپ و شاتر ده هزار و هشتصد نفر با سرکردگان و سرخیلان و خوانین کرام از راه سرخی و حوض خان وارد الکای مرو شاهجان گردید.

و در آن حدود موازی پنجاه عراده توپ و خمپاره مع اسباب فورخانه و جی‌خانه و توپخانه مرو را تدارک [دید] و در آن اوان از نواحی اتک بهبود خان سردار با غازیان تحت خود وارد رکاب بندگان والا گردیده ملحق به عساکر منصور گردید، و چند بومی در الکای مزبور توقف و اسباب مایحتاج سفر مذکور را حسب‌الواقع دیده

۱- نسخه: در استرآباد، عنوان به خط جدیدی بعداً نوشته شده. و نیز جهانگنا: ۴۱۱ و ۴۱۲ (باختصار). چون مؤلف خود در این لشکرکشی همراه بوده، نوشته‌اش تفصیل و اعتبار خاص دارد.

۲- ظاهراً عبارتی افتاده.

راز آنجا عازم مقصد گردید.

اما راوی ذکر می کند که چون اللهوردی [خان] سردار فارس وارد رکاب نظر انتساب گردید، چون خدمات شایسته وامورات بایسته از آن به ظهور پیوسته، و آثار رشد و کاردانی از آن ظاهر گشته بود، و تسخیر خوارزم را عمده ترین سوانحات روزگار می بنداشت. و هر چند علیقلی خان برادر زاده آن حضرت بود، اما به علت صفرسن جاهل و در تجاریات روزگار کامل نبود، اللهوردی خان مزبور را به عنوان چاباری روانه رکاب بندگان والا نمود، که در آن محل در نواحی چهارجوی به شرف بساط بوسی مشرف شد.

و سفارشات بدان نموده بود، و رقم علیحه به عهدت [بندگان] والاقلمی، که از سخن و صلاحدید اللهوردی خان، که مقرون به رضای اولیای دولت قاهره بوده باشد، بیرون نرفته، حسب صوابدید آن در رتق و فتق مهمات کلی و جزئی کار دیده، زبی رضای آن آب نخورد.

و از منازل مذکوره در حرکت آمده، در منزل سوقیار ملحق به قاسم بیگ قرخلو و ساروخان قرخلو و شاهقلی خان بیگلریگی مرو و دیگر خوانین [شد]، که به امر ساختلوی در آن نواحی سابق بر این مأمور بودند، و از آن نواحی به استعداد و آراستگی تمام و سررشته مالا کلام عازم مملکت خوارزم گردیدند.

و در ورود دوه بونی، که اول مملکت مذکور است، جمعی از دولتخواهان ابوالغازی خان و اخلاص کیشان حضرت صاحبقران از قبیل حراض ایناق برادر آرتق ایناق که قبل از ورود بندگان والا از رکاب دارای دوران وارد گشته بود و بابابیک سرکرده طایفه سالور و محمدامین مهتر و عبدالرحمان بیگ بروانچی و جمعی دیگر از رؤسای خوارزم وارد، و به رکاب بوسی مشرف [شدند].

و به عرض عاکفان سده سنیه والا رسانیدند که جماعت يموت که از قدیم الایام در نواحی خوارزم سکنی داشتند، و همیشه اوقات افعال و کردار ایشان مایه فساد، و اطوار ایشان سرمایه [بدبختی] کافه عباد است، چون از ورود میمنت نمود بندگان والا اطلاع کساهی حاصل ساختند، کوچ و کلفت و اغور و اغور خود را روانه متشلاق، و خود باش هفت هزار سواره و دوسه هزار پیاده مرکب مستعد قتال و جدال بندگان والا می باشند. و هر گاه در رفتن از قنای آن طایفه تأخیری واقع شود، یقین حاصل است که این معنی را غنیمت شمرده، راه فرار به نحوی که در پیش دارند، به در خواهند رفت.

در همان منزل موازی هشت هزار نفر از نامداران فیروز جنگ و دلاوران باناموس و تنگ را انتخاب کرده به سرداری اللهوردی خان سردار قرخلو و قاسم خان قرخلو و بهبودخان چابوشی و شاهقلی خان قاجار مروی و مولای خان حاکم سرخس و جعفر سلطان کرد روانه قنای آن طایفه رجاله گردانید.

و سرداران مذکور، نظر به فرمان بندگان والا، ایلغارکنان وارد قلعه فتک، و در آن حدود توقف نکرده، عازم آق‌سرای که قبل ششمن آن طوایف بود وارد، و در آن حدود موازی یکمدهنفر از غازیان یموت، که به‌مراولگی اشتغال داشتند، به قراولان عساکر منعموره برخورد، فی‌مابین مجادلهٔ سهلی واقع گشته، جماعت یموت چون براسیان نازی‌تراد سوقون گرفته سوار بودند، چون گردباد بیابانی بر گوشهٔ نهایی زده، بدر رفتند.

و قراولان مذکور مقدمهٔ فرار آن جماعت را به‌عرض سرداران رسانیدند. در آن حدود ساعتی توقف، و مرکبان صبارفتار را بدجولان درآورده، به‌هیئت اجتماعی و با فریروز کلامی متعاقب جماعت یموت عازم گشتند. چون به‌قدر بیست میل‌راه را طی کردند، از دور از علامات آن طوایف آگاه گشته، سپاه کینه‌خواه را مقرر داشتند، که دسته به‌دسته و جوقه به‌جوقه ازبیمین و بسار و دور و کنار صف‌آرایی نموده، مستعد قتال و جدال گردیدند.

چون جماعت یموت از ورود صحرای نیم عساکر منصور قزلباش ظفر تلاش آگاه گشتند، چون زبل ویم ۴ در پرده‌های نهایی به‌جوش و خروش درآمده، موازی شش‌هزار نفر از نامداران بهرام صولت و دلبران مریخ صلابت به‌سرکردگی بکنجعلی بیگ و علیقلی بیگ و محمدعلی بیگ اوشاق یموت و محمدحسن‌خان ولد فتحی‌خان قاجار که درمیان جماعت مذکوره می‌بود، مراجعت، و موازی دوهزارنفر کسری کوچ و کلفت و ذکور و ناک و دواب و اشیاء خود را پیش انداخته، به‌سمت بلخان عازم، و آن شش‌هزار نفر سرراه را در کمال تند و تیزی بر عساکر قزلباش از هر جانب گرفته، در مقام جلالت در مخالفت درآمدند.

و از این جانب، بر میسر بهبودخان سردار و قاسم‌خان افشار و سرکردگان اتک لزول داشتند، و بر میمنه شاهقلی‌خان بیگلربیگی مرو با غازیان مروی و کدای‌خان حاکم اندخود توقف ورزیده، و در قلب سپاه اللهوردی‌خان صاحب اختیار باجمع دیگر از خوانین لزول داشتند، و دور و دایرهٔ خود را به‌پایده تفنگچیان نصب داشتند. که از آن جانب جماعت یموت همچنان بی‌ترتیب صف‌آرایی و قواعد رزمگاه سوار گشته، به هیأت اجتماعی چون حوادث نازله متوجه سپاه قزلباش گردیدند. و در صدمهٔ نخست‌جمعی از تفنگچیان بهبودخان بر عمر ایشان اوفتاده، آن بیچارگان آن مقدار فرصت نیافتند که به‌آتش دادن تفنگ بپردازند. و از روی اضطرار و اضطراب هر یک تفنگی گشاد داده، هدف شمشیر و تیر گردیدند. و جمعی به‌هزار فلاکت خود را بر میسر بر میان سپاه خود گرفتند.

اما پردلان یموت چون بالای ناگهان مقدمهٔ سپاه را از جای کنده، به‌صف سپاه بهبودخان رسانیدند، و صف اول از صدمهٔ حملهٔ آن گروه از جای درآمده، بازار حرب گرم گشته، در هنگامهٔ گیرودار و «قویمه، قویمه» ۵ بهادران شیرشکار محمدحسن‌خان

ولد فتحی خان قاجار با بهبودخان سردار مقابل گشته، آن دونامدار چون ازدهای دمان ومانند شیر زبان دست برنیزه‌های افعی‌سان کرده، فی‌مابین چند طعن نیزه رن و بدل گشته، از زور دلاوری و غرور نامداری نیزه‌ها را خلال‌وار به‌دورافکنده، دست برقایمه شمشیر آبدار الماس نشاق کردند در هنگامه گیرودار اسب بهبودخان سردار به‌سرآمد، که محمدحسن‌خان فرصت را غنیمت شمرده، شمشیر را غلاف‌کش برتارک سردارافکنده، که از جالاکوی و تندوی مرکب شمشیر بر پشت دست سردار معظم‌الیه آمده، و چهارانگشت او را مقطوع و از مملک تن نامزروع گردانید. در آن محل بهبودخان نیز شمشیر بر جانب آن افکنده، که برگردن مرکب آن آمده، درهم غلطید. جمعی از نامداران یموت اسب پدک بدان رسانیده، و آن دونامدار ظفر تلاش را از فی‌مابین به‌در بردند.

اما چون محمدحسن‌خان سوار مرکب تیز رفتار گردید، وضعف دز سپاه‌بهبودخان ملاحظه نمود، با موازی دوسه‌زار نامدار نیزه‌دار حمله بر میسره سپاه کرده، آن حلقه طویل را به‌ضرب نیزه جانستان و تاوک سوزان درهم پیچیده، بر قلب سپاه دوآید. اما چون در میمنه صفوف، که دست عاگر مروی بود، غازیان یموت دست از قلب سپاه به‌علت از‌دحام زنبورک و تفنگ برداشته، حمله بر میمنه مذکور نمودند، از آن جانب غازیان مروی چون کوه‌البرز پائی ثبات بردامن مردی پیچیده، حملات آن طوایف را به‌ضرب شمشیر جانستان و تفنگ آتشفشان از خود به‌دور نمودند.

و دفعه ثانی، چون جماعت یموت تشخیص آن نمودند که طایفه‌ای که طاقت‌حدمات ایشان را آورده‌اند عاگر مروی است، همگی با خود چنان مشورت نمودند که این سپاه دخلی بر طوایف دیگر ندارند، همگی به‌هیئت اجتماعی بیک‌دفعه حمله نمودند. نخست غازیان مروی متوکلا علی‌الله دست برقایمه شمشیر آتشفشان کرده، حمله بدان‌گرده کوه شکوه نمودند. و فی‌مابین مجادله‌ای به‌وقوع پیوست که بهرام خون‌آشام از فلک نیل‌قام بر تماشای حرب آن دوسپاه درآمده، زبان به‌تحصین و آفرین گشود. چرا که در این مختصر محرر این اوراق بسیار مجادله‌های صعب ملاحظه نمود که با تفنگ و توپ و زنبورک مجادله می‌کردند. و در آن یوم تفنگ از عقب ناموس و تنگ فیله خود را خاموش کرده، و خود را در خاک‌روبه میدان افکنده، گوشه و دهان آن به‌خاک میدان آغشته گشته، و سر در گریبان خاموشی کشید، و بازار شمشیر چون خورشید عالمگیر شعله‌ور گشته. و از خرمن برق دم تیغ، سرسرکشان و تن مبارزان چون گوی و چوگان در معرکه میدان به‌جولان درآمده، و از ضرب تیر زره‌شکاف رعه برکوه قاف افتاد. اما مجادله‌ای دست داد که از محل آراستگی این چرخ پیر، نه‌افلاک [و] هفت کوبک چنین رزم به‌هیئت تمام و شراره آتشفشان ملاحظه نکرده بود.

و جمعی از طایفه یموت، بر سنین عاگر جمعی از طوایف اوزبک‌الیلی^۶ اندخودی بسرکردگی کدای سلطان، ولد عزیزقلی پیرادر نیازخان والی بلخ، را مشاهده کردند، که هر دم از بیم و هراس خود را بر قلب و کنار عاگر مروی می‌کشیدند. چون ضعف آن

ملائفرا مشاهده کردند، چون بالای ناگهان مقدمه سپاه را از جای کنده، به‌صفت سپاه رسانیدند، وصف اول از صدمه آن گروه بی‌استعمال آلات [حرب] رو به‌وادى فرار گذاشته، قریب به آن رسیده بود که چشم زخمی به‌سپاه منصور راه یابد.

در این حال شاهقلى خان بیگلریکى مرو، که در قلب سپاه به‌تحریک مجادله اشتغال و سپاه را دلیری و دلداری می‌داد، چون احوال را چنان مشاهده نمود، به‌قدر سبعت چهارصد نفر از نامداران قدرانداز مروی‌راء، که در شب‌تار به‌ضرب گلوله آبدار مهره از قفای مار بیرون می‌آوردند، دردم از مرکبان صبا رفتار به‌زیر آورده، مقرر داشت که به‌ضرب تیرتنگ در دفع و نیامدن آن طایفه بدآهنگ گردیدند. به‌هر تیری دلیری را از پای در آورده، ثبات و قرار از آن طایفه باقی نمانده، به‌اقبال بی‌زوال همایون فال صاحبقرانی، و از ضرب گلوله نامداران مروی، لاجرم پشت بر معرکه رزم کرده، به‌سرعت و حدتی که حمله آورده بودند، به‌اضاعاف آن مراجعت نمودند.

و سپاه منصور قزلباش از عقب به‌استعمال سیف و سنان در هر قدمی سعی را در خاک و خون کشیدند، و در هر آبی تعبانی بر آتش حرب تپاه گردانیدند، و همچنان در عقب به‌کشش پرداخته، جمع کثیرى از ایشان هدف شمشیر خونریز عساکر نصرت‌قریمن گردیدند، که در این وقت آفتاب جهانتاب از سپهر برین سر به‌چاهسار زمین کشیده، روز نورانی به‌شب ظلمانی مبدل گردید. عساکر منصور در آن بیابان پر فطور بر فراز خامه ریگی نزول کرده، ساعتی آسایش کردند.

چون حسب‌الامر بندگان والا چنان به‌نفاذ پیوسته بود که باید جماعت یموت را قتل و انات ایشان را اسیر نمایند، ناچار بعد از توسعت نجومی سوار مرکبان صبارفتار گشته، از قفای آن طایفه تپاه روزگار عنان عزیمت معطوف داشتند. اما جماعت مذکوره ذکور و انات خود را مع‌دواب و اشیا همه‌جا یک میل‌راه پیش انداخته، و خود از عقب عازم می‌بودند، که در هنگام طلیعه خورشید جهان افروز به‌منزل قول‌داغی که پیشه و جنگل از حد فزون و گولاب و نیستان از حصر بیرون بود رسیدند. چون بلدیت آن سرزمین را داشتند، چون طیور و وحوش هر یک به‌ممری و بعضی به‌کناره بیراهه به‌در رفتند. عساکر قزلباش چون رد و بی آن طایفه را پراکنده ملاحظه نمودند، هر دسته به‌راهی رفتند. اما عساکر مروی چون بلدیت آن سرزمین را داشتند، از قفای آن طایفه جلو ریز به‌در رفتند.

اما جماعت یموت به‌سپاه آمی بی‌پایان رسیدند که دم از قمر ظلمات و غرقاب‌پر علامات می‌زد. چون ترس و هراس از قفای خود داشتند، کوچ و کلفت خود را از گوشه و کنار بدان‌جانب به‌سرعت می‌گذرانیدند، و به‌قدر دوسه هزار نفر سرهای گذرگاه و ممر عام را داشتند، که در این وقت علامات لشکر فیروزی آیات قزلباش ظاهر گردید. و آن طایفه بدخواه سراسیمه وار سر راه بر عساکر منصور گرفتند، و ساعتی فیما بین مجادله سهلی به‌وقوع انجامید.

چون اراده جناب ملک قهار به‌نگونساری جماعت یموت اشرار قرار گرفته بود، طاقت صدمات غازیان مروی را نیاورده، روی به‌وادى فرار گذاشتند. و از هر طرف

گولاب بسیار و نیستان بیشمار سرراه ایشان را مسدود کرده، طریق گریز مسدود یافتند. سراسیمه و مضطرب گشته، از عقب ایشان غازیان غضنفرآیین با تیغهای یسانی و هندی بهسر وقت ایشان رسیده، همگنان را طعمهٔ سیاع تیغ گردانیدند. و اندکی از آن خون گرفتگن، که راه گریز یافته بودند، سیاه آبی ایشان را پیش آمد که هر گمراه که قدم در آن نهاد، کشتی زندگانش به غرقاب فنا افتاد.

القصه در آن روز محنت اندوز، موازی هشتصد و چهارده سراز جماعت مذکوره را برینده، و برسر نیزه نمودند، سوای کسانی که به وحل سیاه آب جان به مالک دوزخ سپرده بودند. و غنایم بی حد و اسباب بی عدد از اسبان راهوار و شتران باردار و استران برق رفتار و اجناس نفیسه و اوانی زر و نقره و خیم و فروش گرانبه و براق و لباس سیاهی، آن مقدار نصیب جنود و سرکردگان صاحب اقبال گردید، که محاسب و همراز تعداد آن به عجز اعتراف نمود.

اما محمدحسن خان در آن اوان با جمعی از اطفال و عیال جماعت یموت از آب گذشته، و بسرعت روانه می بود. چون مقدمهٔ فتور و ورود حضور عساکر قزلباش و شکست جماعت یموت گوشزد آن گردید، با جمعی از سپاهیان که در نزد آن بودند، آن قدر تلاش نمود که از اهل و عیال جماعت مذکوره چندان گرفتار و اسیر دست عساکر قزلباش نگردند.

چون زاغ سپهر به آشیان طارم چهارم فلك برقرار گردید، و خورشید جهانتاب سر به آشیانهٔ مغرب نهاد، تنهٔ جماعت یموت در آن شب دیخور اغور و اغور خود را افکنده، همان عیال و اطفال خود را گرفته، به سمت بلخان و منقشلاق بدر رفتند، و عساکر منصور بافتح نمایان در آن شب در آن کنارهٔ سیاه آب توقف. و صیاحی که خسرو زرین لوای طارم نیلوفری به عزم رزم سیاه انجم بر شدید چرخ چهارم برآمد، و رایت بیضی آفتاب بر کنار مضار افق نصب فرمود، و تیغ زرانند از نیام شام بیرون کشید.

دگر روز کاین آفتاب جهان برآمد بدین گنبد آسمان فرو رفت قهر و برآمد مهر (؟) مزین شده چرخ عالی سپهر سپاه مذکور با دل شاد و طالع خداداد از آن منزل در حرکت آمده، در منزل اول به عساکر اللهوردی خان صاحب اختیار ملحق گشته، و به صوابدید و اتفاق یکدیگر بعد از ورود جماعت غازیان که از قفای طایفهٔ یموت رفته، و سر و زندهٔ بسیاری آورده بودند، در آن حدود همگی سرکردگان شکر و اهب العطیات به جای آورده، معاودت به خوارزم به خدمت بندگان سیهسالار نمودند.

و بعد از ورود به آن حدود، و مشرف گشتن به خدمت والا، دلاورانی که در روز هیجا در دفع مخالفان سمند سرعت در میدان شجاعت جهانبندی، مراسم کوشش و لوازم جان نثاری [را] به تقدیم رسانیده بودند، مظایب آمال ایشان را از متاع احسان و عاطفت گرانبار گردانیده، دست دریاتوال به انعام و احسان برگماشت، و هر یک از ایشان را فراخور کوشش به بندل و بخشش خوشحال و متمال گردانیده، آن شب در نهایت انباط و عشرت گذرانید.

از آنجا که بنای بغض و حسد به مقتضای «العداوة والبغضاء» کانون سینهٔ اللهوردی خان سردار و اکثری از سرکردگان که در آن سفر همراہ بودند، چون آثار رشد و دلاوری از عاگر مروی ملاحظه نمودند و موازی عشتصد و چهارده نیزه سرداشتنده از آتش حسد پرشراه گردیده، در هنگامی که بندگان والا به خوردن شراب ناب و تناول کباب اشتغال ناشتند، اللهوردی خان سخنان غرض‌آمیز تست به شاهقلی خان اظهار می‌نمود. و می‌گفت که: از هنگامیکه عاگر مروی شکست بر طایفهٔ یموت دانه‌اند، عظمت و جبروت ایشان از حد بیرون، و بندگان والا را نیز به نظر نداشته، مهمل و خمرخواره می‌خوانند. و شاهقلی می‌گفت که: هر گاه فرمان همایون همان به عهد من مقرر شود، ممالک آرال و قزاق و قلماق و روس و الان را به همین جمعیت و استعداد خود به دست می‌آوردم. و از اموال و غنایم از حد افزون به دست آن آمده، و به خیالات فاسد افتاده، گاه باشد ارادهٔ خودسری و نافرمانی به عمل بیاورد.

القصة، چندان سخنان غرض‌آمیز تقریر نمود که مزاج با ابتهاج بندگان والا را منحرف گردانیده، رای آن منقلب گردید. چند یومی فاصله، جمعی آمده تقریر نمودند که شاهقلی خان از اموال جباغت ترکمان اموال بسیاری آورده که به قلم عمال حضرت گیتی‌ستانی نداده، و به هر جهت خان مذکور را صاحب تقصیر ساخت، و چنان اراده نمود که از راه بازخواست درآمده تنبیه نماید و جمعی از محملان غلیظ و شدید تعیین فرمود که اموال را بجنه باز یافت نمایند.

اما در آن محل میرزا احمدنام، که وزیر بندگان والا بود، در خلوت به عرض عاکفان سدهٔ سنیة والا رسانید که: برابر اب دولت و ثروت لازم و محتتم است که بر سخن هر برادر و برادرزاده و فرزند و فرزندزاده، ادنی‌ترین ملازم خود را، خصوصاً جمعی از نامداران و بهادران و سرداران را رنج و خاطر شکسته نباید کرد. چرا که گاه باشد در ضمن این مقدمه مطلب و مدعائی که باعث ترقی حال و صرفهٔ احوال آن باشد داشته، و از راه غرض، سخنان فتنه‌انگیز و مدعاهای غرض‌آمیز تقریر نماید، که باعث نقص دولت بی‌زوال بندگان والا، و سر بلندی آن مردود بیهیا گردد.

در این صورت بر ضمیر هوشمندان واجب است که هر چند خشم و غضب بر طبایع عرضی راه یافته باشد، به داروی صبر و تحمل در تخفیفات آن کوشیده، هر گاه به جهت مالیهٔ دنیا آن شخص دخل و تصرف در مالیات دیوانی نموده، و مکرر بنای اخذ و عمل را اضافه از دخل و تصرف خود نموده باشد، چند دفعه به نصایح دلپذیر و سخنان مهرتویر آن را دل‌آسایی داده، تقصیرات آن را به عفو مقرون [سازد]، که البته از صبر و تحمل واحسان بندگان والا آن شخص همیشه اوقات شمار واز کردار و اطوار ناهنجار خود خجل و عذر دار می‌باشد. چرا که سعادت دنیا این است که مرغ دل خلق را به حکم «الانسان عبید الاحسان» به کرم صید توان کرد، چون دل که سلطان است در قید

۷- نصایح وزیر و حکایت خسرو پرویز را مؤلف طبق معمول خود از متن دیگری (گویا از یک کتاب اخلاق عصر تیموری یا صفوی) نقل کرده، و سبک عبارات با سادگی بیش از حد نوشته‌های خود مؤلف فرق محسوس دارد.

کسی افتاد قالب به تبعیت قلب در دام می افتد، و چون کریم مالک رقاب جمعی باشد، ابواب سعادت بر روی او گشاده و اسباب مرادات برای او آماده شود.

و در اخبار آورده اند که خسرو پرویز را سپهسالاری بود به لشکرکشی و دشمن کشی معروف و مذکور، و به منافع رای و قوت عزم در اطراف مملکت موصوف و مشهور.

مقرب ملک و عمدتاً ممالک بودی، و خسرو از تدبیر و صوابدید او عدول نمودی. بیت ازو تازه به گلشن سرای^۱ به بازوی او پشت دولت قوی

وقتی صاحب خبران به سمع ملک رسانیدند که سپهسالار شما از جاده فرمانبرداری انحراف خواهد ورزید، و سبیل عناد و عصیان و طریق سرکشی و طغیان ملوک خواهد داشت. پیش از آنکه آن صورت از قوه به فعل درآید، به تدارک آن اشتغال باید نمود. علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دروغ سود ندارد چو رفت کار از دست

خسرو از این خبر اندیشه مند شد که اگر آن [مرد] عنان عزیمت از روی مخالفت به طرفی از اکناف مملکت بگرداند، بسیاری از اعیان و سران سپاه با او راه موافقت پیش گیرند، و ممکن که از آوازه یاغی شدن آن قصوری در ارکان ملک پدید آید، و از دغدغه یاغی و طاغی گشتن او فوری به قوایم سلطنت راه یابد.

مبادا برآرد به بیداد سر که در ملک پیدا شود شور و شر پس با خواص دولت و مقربان سلطنت در این باب مشورت فرمود. رای همگنان بر آن متفق شد که او را بند باید فرمود. و خسرو بر حسن رای ایشان آفرین گفت. روز دیگر آن امیر را طلب کرده به موضعی بالاتر از معهود آن نشانند، و ذکر محامد و مفاخر و سیرتهای ستوده و خصلتهای پسندیده او بر زبان راند، و از نغایس و خزاین و نقود و دقایق خود زیاده از استحقاق او بدو عطا فرمود.

مشیران نیکورای که صلاح و صواب در بند کردن او دینه بودند، در محل فرصت عرضه داشتند که: سبب تخلف از عزیمت مقرر چه بود؟

شاه تبسم نموده، گفت: من رای شما را خلاف نکردم، و از عزم خود انحراف نورزیدم. شما گفته بودید که او را بند باید کرد، من خواستم او را به محکمترین بندی مقید سازم، هیچ قیدی خویتر از احسان ندیدم. و دیگر تأمل کردم که محل هر قیدی عضوی معین است، و بندی که بر یک عضو افتد پیداست که چه نوع بندی خواهد بود. خواستم که بندی بردنش نهم که سلطان است و اعضا و جوارح خدم و حشم و بند، و چون دل به بقید مقید گردد هر آینه تمام اعضا و جوارح که تبع او بند بسته گردند، و دیگر بند آهنین که بر عضوی نهند به سوهان سوده گردد، و بند کرم و احسان که بردل نهادند به هیچ چیز فرسوده نگردد. و در امثال آمده که مرغ وحشی را به دام رام توان کرد، و آدمی را به احسان و انعام صید توان کرد.

کرم بیشه کن کاد میزاد، صید به احسان توان کرد و وحشی به قید چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نیاید دگر خبث از او در وجود

۱- مصراع غلط است. شاید چنین چیزی بوده: از او تازه آیین کیخسروی.

همچنان که به خاطر خسرو رسیده بود، آتش مخالفتش به آبی که از سرچشمه احسان پادشاهی مترشح گشت، فرونشست، و بیخ نهال کینه از صمیم سینه او به قوت سرپنجه کرم سلطانی بکلی منقطع و منقطع گشت. و بعد از آن، چون بندگان صافی نیت به خلوص طویت کمر جانپساری بر میان خدمتگاری بسته، بقیه عمر از منهج فرمانبرداری روی نتافت.

زان نوازشگری که یافت از او بعد از آن روی بر نتافت از او و در این باب، این رباعی خوب افتاده.

با هر که کرم کنی از آن تو شود و اندر همه عمر مدح خوان تو شود
با دشمن خویش اگر نکویی ورزی شکست نیست که یارمهربان تو شود
بر سلاطین جهان و شهریاران زمان لازم و محتّم است که به اندک تقصیری نامداران
و گردنفرزان را شرمسار و در میان امثال و اقران خوار و زار کردن باعث خوف و
رعب سایر سرداران و سرکردگان می گردد. و هر گاه آن شخص در مقام خدمت و نزاع
و نمک بهرامی و لجاجت و خصومت در آید، بر سلاطین زمان واجب است که در رفع آن
کوشیده، به عقوبت و سیاست بسیار تنبیه، تا سایر مردم روزگار متنبه گردند.

و بر این حقیر ظاهر و میرهن گشته، که این گفتگو خالی از غرض و عداوت
نیست، و گاه باشد که حقیقت این به سمع حاکمان گیتی ستان برسد، و موجب قتل چندین
نفر گشته، در معرض تلف در آیند.

القصة، چندان از سخنان نصیحت آمیز معروض خدمت بندگان والا نمود که
بالکلیه از خاطر فیض مظاهر کینه و عداوت شاه قلی خان به در آمده، و تمامی سخنان را
کان لم یکن انگاشته، محصلانی [را] که به جهت اخذ مال تعیین فرموده بود مرخص،
و به نوازشات گوناگون سرافراز فرمود.

اما اللهوردی خان سردار از این مقدمه رنجیده خاطر، و به جهت آنکه اکثر امورات
که پسند طبع آن و لایق دولت ابد مدت صاحبقرانی نبود به عمل می آمد، سوء مزاجی
فیما بین به هم رسیده، اما آشکارا نمی شد. تا چرخ فلک چه آشکارا سازد.

۱۸۹

[آزادی اسیران ایرانی و مرگ ناگهانی اللهوردی خان]

مسود این اوراق از تقاضای این نیلگون رواق چنین ذکر می کند که چون خاطر
بندگان والا از رهگذر طابقت یموت بالکلیه جمع گردید. در سمت شرقی خیوق که
باغی عالی بود، به تاریخ یوم الاربعاء غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۵۸ قلعهای مرتب ساخته،
برول اجلال فرمود. و عساکر منصور هر یک به جهت خود خانه و اوطاقی سرانجام
کرده، مهیا نمودند.

و همه روزه والی خوارزم مع اینقان و آتالیقان به کرنش والا مشرف و به خدمات سورات عساکر منصور و غیره از فرمایشات اشتغال داشتند.

در این وقت به سبب والا رسانیدند که جمعی از اسرای خراسانی و عراقی در دست طایفه اورگنجی می باشند، و جمعی در میان طایفه قراقلیاق و قزاق دستگیرند. حسب الامر به عهده حسنعلی خان بیات حاکم ماروجاق مقرر گردید که اسرای [را] که در پنج قلعه خوارزم و میان طوایف اوزبک می باشند سرجمع [نمایند]، و محمدحسین بیگ چگنی سزواری را با جمعی مقرر داشت که به میان طایفه قراقلیاق و قزاق رفته، اسرای مذکور را از ایشان به قید التزام گرفته، و در خیوق در حضور والا سرجمع نمایند.

نظر به فرمان بندگان عالی، در عرض مدت چهل یوم، به قدر پنج شش هزار خانوار اسیرانی [را] که از زمان شیرغازی خان، وانوجه خان، و علمدخان، و غیرهم از خوانین خوارزم در آن ولا زاد و ولد نموده بودند جمع کرده به حضور والا حاضر [نمودند].

و جمعی از طایفه مزبور [را] که [از] پدر اوزبک و مادر خراسانی به عمل آمده بودند، حسب الامر بندگان سهسالار به عهده مسود این اوراق مقرر گردید که تشخیص آن طایفه را داده، به قدر دوهزار کسری که پدر اوزبک بودند، و هر یک در آن ولا صاحب خانه و روزگار می بودند، مرخص، و باقی آن طایفه را روانه خراسان، جمعی در قلعه خیوق آباد نادری، که در مجلد دوم ذکر آن گردیده بود، سکنی و تمهه آن را در آق بیسه ماروجاق مکان و مسکن و منزل داده، ساکن گردانیدند.

و دیگر از سوانحات، که در هنگام توقف در آن ولا به شیوع پیوست، این بود که چون در هنگام ورود رایات فیروز علامات صاحبقران دوران بدان نواحی، جمیع خوانین و سلاطین آرال و قراقلیاق و قزاق به دربار عدلت مدار خاقانی وارد، و همگی از راه طوع، طوق اطاعت و بندگی در گردن خود افکنده، و سر بر خط فرمان وی گذاشتند، و کمر خدمتگزاری را بر میان جان بسته، مراجعت به مقصد خود نموده بودند، و در هنگام قتل ظاهرخان والی جماعت مذکوره از راه مخالفت درآمده، بالمره از سخط و غضب شاهنشاهی فراموش، و عصیان می ورزیدند، و در این اوان که بندگان سهسالار وارد آن حدود گردیده بود، عمر آمد و شد را مسدود کرده، در مقام ستیزه و عناد درآمده، در محافظت خود اشتغال داشتند، حسب الامر والا جمعی از طایفه اوزبک به رسالت و استمالت آن جماعت نامزد، و فوجی از عساکر منصور را به نواحی آرال و قراقلیاق تعیین، که هرگاه جماعت مذکوره در مقام ستیزه و عناد درآمده عصیان ورزند، در تاخت و تاز آن جماعت کوتاهی نکرده، [آنها را] علف شمشیر و خنجر تیز خوریز نمایند.

به نهج مقرر، ایلچیان وارد میان آن جماعت گشته، نامه بندگان والا را

۱- شیرغازی، خان خیوه از ۱۱۲۷ تا اوایل برآمدن ناصر.

۲- انوجه خان، شاید انوشه، خان خیوه از ۱۰۷۴ تا حدود ۱۰۸۵.

۳- علمد، شاید عرب محمد، خان خیوه از ۱۱۱۴ تا ۱۱۲۶.

[رسایندند]، و سفارشات که نموده بود تقریر نمودند. جماعت مذکوره از راه عجز و فروتنی درآمده، عریضه‌ای بدین مضمون قلمی داشتند که: چون در هنگام ایالت طاهرخان والی، جمعی از بیخردان و بدکیشان طایفه اوزبک از راه خصومت درآمده، و در [قتل] والی مذکور عبادت کردند، نظر بر بدخواهی آن طوایف همگی این جماعت خوفزده درگاه گیتی‌ستانی گشته، که مبدا در قتل‌عام ما فرمان صادر گردد. بدین جهت در محافظت خود اشتغال می‌ورزیم. هرگاه فرمان دیگر در خصوص بخشش و خاطر جمعی ما صادر گردد، یقین همگی از راه بندگی درآمده، به خدمتگزاری قیام خواهیم ورزید.

چون از مضمون عریضه جماعت مذکوره مطلع گردید، فرمان علیحده در خصوص بخشش آن طایفه اعلام داشته، خاطر جمع نمود.

خوانین و سرکردگان مذکور با پیشکش و ارمغان بسیار وارد خدمت بندگان عظمت‌مدار گشته، به نوازشات از حد افزون و خلعت‌های گوناگون سرافراز گردیدند و نظر به جرایم خود، موازی دوازده هزار نفر ملازم تعهد نمودند، که رفته و تدارک دیده، به درگاه صاحبقران دوران روانه نمایند. و چند یومی در اردوی والا توقف، و بعد مرخص و عازم دیار خود گردیدند. و در مدت چهارماه ملازم خود را مکمل و مسلح ساخته، انقاد درگاه والا، و از آنجا جمعی از سرکردگان قزلباش را همراه کرده، روانه درگاه آسمان‌جاء گیتی‌ستان دوران نمودند.

چون مدت هفت ماه در آن حدود توقف کردند، در این وقت چند نفر چاپاران از درگاه نادر دوران وارد، و مقرر گردیده بود که هرگاه خاطر خود را در آن حدود از رهگذر اشرار و مفسدین جمع نمودند، مملکت مذکور را به والی مذکور سپرده، مراجعت به دارالملک خراسان نمایند.

نظر به فرمان قضا جریان صاحبقرانی، جمیع امورات جزئی و کلی آن مملکت را حسب‌الخواهش والی فیصل داده، و حراض بیگ برادر ارتق ایناق را آتالیق آن مملکت کرده، و جمیع اختیارات مملکت خوارزم را در کف کفایت والی گذاشته، به تاریخ ۲۲ شهر شوال‌المکرم من شهر سنه ثمان و خمسین و مائه بعدالالف من الهجرة عازم نواحی چهارجو گردیدند.

و در عرض راه، سوانحی به وقوع نبیوست که قابل تقریر باشد تا اینکه وارد منزل گوگرچین کناره رود جیحون وسط چهارجو گردیدند و در آن مکان، منزل کردند.

در محل زوال، اللهوردی‌خان سردار، که صاحب‌اختیار جمیع امورات سیهسالار بود، از خیمه خود در حرکت آمده، وارد حضور بندگان والا [شده]، و تا محل غروب در خدمت والا بزم خاص، و به شراب خوردن باده‌های ناب اشتغال داشت. و در محل غروب [که] شهباز بلند پرواز چهارم تارم فلک برسنه (؟) سپهر نیلفام قرار یافت، و جهان را به ظلام قیرگون مبدل ساخت، مراجعت به اوطاق خود نمود.

در آن محل، مسود این اوراق در خیمه خود قرار داشتیم که خان معظم‌الیه معاودت کرده، و به خیمه خود تشریف برد. و به قدر نیم‌ساعت نجومی که از غروب آفتاب گذشت،

و محل نماز عشا بود، بیکدفعه از خیمه سردار صدای ناله و واویلا و واحسرتا بلند گردید، چون شورش و غوغای آن خیمه گوشزد خاص و عام گردید، این بنده نیز به‌عموان تجسس وارد آن خیمه گردیدم، چون از ملازمان و حاجبان سردار تفتحص نمودم، تقریر نمودند که بعد از ادای نماز مغرب و عشا جام باده ناب از دست ساقیان پرپیچ و تاب میل کردن همان بود، و جان را به‌قابضان ارواح سپردن همان.

دریغاً از این گردش واژگون که بر انقلاب است و دایم زیون اگر شهریار جهانت کند اگر از جهان کاهرات کند اگر سرفرازی دهد در جهان اگر نامرادت کند بیگمان که آخر اجل خان و مانت خراب کند طعمه مور خاک عقاب

به‌قول اکثر راویان که ذکر می‌کنند چون بندگان سپهسالار راز نهانی در خصوص یاغی شدن به‌درگاه جهانگشا به‌اللهوردی‌خان اظهار نموده بود، و آن خان با اعتبار قبول این معنی را نکرده از راه نصایح درآمده و آن را ساکت ساخته بود، و بندگان والا از این سخن خود خوف زده بود که میبایست چگونگی مقدمات را در حین حضور به‌خدمت دارای دوران عرض نمایند، در محل میل کردن شراب سم قاتل داخل کرده بدان دادند، که به‌همان یک دو جرعه کار آن را به‌اتمام رسانیدند. البته علی‌الراوی، القصه در آن شب، بندگان عالی بدان خیمه، که اللهوردی‌خان خواب قیامت نموده بود، تشریف آوردند، و افسوس بسیاری کشیده مقرر داشت که جسد آن را در تابوت کرده، به‌حمل چند نفر چابکسواران انقاد ارض فیض] بنیان نمود.

و خود روز دیگر بر جناح حرکت آمده، منزل به‌منزل وارد سوقیار، و در آن حدود تصف و هدایای بسیار، که از مملکت خوارزم آورده بود، به‌مصاحبت چند نفر از معتبرین روانه خدمت بندگان و الاشان افراسیاب جاه ابوالفیض‌خان نمود.

و خود منزل به‌منزل به‌تاریخ ۱۲ شهر ذیقعد الحرام وارد الکای مرو و شاهجان گردید، و چهار پنج یوم در آن حدود توقف، و از آنجا حرکت کرده، شاهقلی‌خان و سایر سرکردگان الی منزل مرو کوچک مشایعت نمودند، و از آنجا رخصت انصراف حاصل کرده، وارد الکای مرو [شدند].

و مسود این اوراق، چون وزیر توپخانه و جباخانه و شترخانه و قاطرخانه و قورخانه مرو در سفر خیراتر مذکور بود، به‌جهت مفاصا حساب تا حوض خان رفته، و مفاصای سفر مذکور را گرفته، معاونت به‌الکای مرو نمودم.

و بندگان سپهسالار در اواخر شهر مذکور وارد ارض فیض بنیان گردیده، به‌زیارت آستان ملائک پاسبان علی بن موسی الرضا (ع) مشرف گردید، و چگونگی ورود خود و مقدمات سفر خیراتر خوارزم را مشروحاً و مفصلاً عرضه داشت سده سنیه همایون‌اعلی گردانید.

و عریضه مرسوله در نواحی ساوق بلاغ مکرری، که موکب فیروزی‌تشان توقف

داشت. به نظر فیروزی منظر نارای دوران رسید.

چون مقدمات فراریان یموت را به نواحی بلخاق عرض نموده بود، اما در محلی که جماعت مذکوره شکست از عاقر قزلباش در حوالی خیوه و اورگنج یافته، و وارد بلخان، و جمعی از جماعت اشرار به عنوان تاخت وارد استراباد گردیده بودند، چون ساروخان قرخلو در آن حدود سردار صاحب اختیار بود با فوجی از غازیان سر راه بدان جماعت گرفته، و شکست فاحش بدیشان داد. و جمعی از سرکردگان ایشان را زنده دستگیر، و تنه آن طایفه بعد از فرار با پیشکش و ارغمان بسیار وارد حضور سردار [شدند]. و چگونگی اطاعت و انقیاد آن طایفه را معروض پایه معدلت مصیر صاحبقرانی نمود. حساب الامر حکم همایون خطاب به آن طایفه عز صدور یافته. محصل تعیین شد که حسب صلاح دید ساروخان هزار نفر از جوانان کارآمد یموت [را] به رسم ملازمت بدرکاب اقدس فرستاده، به دستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات به لوازم ایلی و انقیاد قیام نمایند، والا مجدداً مستعد تنبیه باشند.

نظر به فرمان مطاعه لازم الإطاعه. موازی یکهزار نفر از جوانان کارآمد خود را انفراد درگاه جهان آرا گردانیدند، و در زمره ایلات و سایر احشامات دشت قیچاق به امر خدمات اشتغال داشتند.

www.tabarestan.info
تبرستان
۱۹۰

[سیاست مذهبی نادری]

بر مستمعان سیر پوشیده و مخفی نماند که در محلی که رایات جهانگشا خاطر خود را از لوث متمدنان و بدکیشان داغستان از کمی فراغت حاصل نمود، و سمند عزیزت به موب چولمغان انعطاف داد، در آن محل حاجی خان ایلچی، که قبل از این به سفارت روم رفته بود، از درگاه سلطان محمود پادشاه روم با نظیف افندی و منیف افندی، که از دولت عثمانیه به سفارت مأمور بودند، باتفاق در ماه ذیقعد الحرام سنه ۱۱۵۴ وارد درگاه محلی [شده]. و نامه پادشاه روم را که مشعر بر اعتذار از قبول تصدیق مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیدند.

جواب آن حضرت به پادشاه سابق الذکر مرقوم شد:

۵- نسخه: حقا.

۱- حاجی خان چشمک با منیف مصطفی افندی و نظیف افندی طبق جهانگشا (ص ۳۷۱) و ترجمه لکهارت (ص ۲۸۴) در ذیقعد ۱۱۵۴ = ژانویه ۱۷۴۲ در یازده میلی دربند به لشکرگاه نادر رسیدند. در نسخه خطی: ۱۱۵۶.

«... قبل براین که پادشاهی ایران به سلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود. بعد از آنکه به اقتضای قدر سلطنت ایران به سلسله صفویه انتقال یافت، در عهد آن سلسله، بلخ با توابع به تصرف اوزبک، و کابل و توابع به تصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان به تصرف دولت عثمانیه درآمد، چنانکه بطون سیر به آن مشحون است. و حدود و سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و واجداد خلعه کین آن پادشاه اسلام بناه قرار یافته، معلوم می باشد.

و در معان که به تأیید الهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد، [منوی و مهور] ضمیر گشت که ان شاء الله تعالی ممالک موروئی که در تصرف سلاطین اطراف است انتراع و استرداد شود، سواى ممالک متصرفیه روم، که اولاً آن حضرت را به قبول تکالیف خمس تصدیع دهم، هر گاه صورت حصول یافت فهو المطلوب، و چون غرض اصلی نظم رشته ایلیت است، البته در باقی موارد مضایقه و مبالغه نخواهد بود، و ملک و ملت فیما بین جدایی نخواهد داشت، در عالم اتحاد مذهب به اظهار آن امر نیردازیم، و چنانچه مقرون به قبول نگردد، مکنون بال؟ را نگاشته لوحه اعلام سازیم.

و در عالم دوستی و برادری، توقع نداشتیم که امور خمس را، چون متضمن سلاح مسلمین بود، آن حضرت نیز که خلیفه اسلام بودند، بر وجه اتم و اکمل فیصل دهند. آن خود در عقد معوقی و امتناع مانند، چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته ایم، به طلب حرف خود عازم روم، و متوجه آن مرز و بوم می باشم. امیدوار هستم که ان شاء الله بعد از ورود به آن سرزمین، در عالم مهمان نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه، امور معهوده دریغ نگردد.

و نامه مذکوره را به صحابت ایلچیان مذکور روانه در گاه قیصری گردانید. اما در هنگامی که در صحرای معان جمیع سرگردگان و سرخیلان و ریش سفیدان و اعز و اعیان ممالک ایران به جهت امور سلطنت حضرت گیتیستان وارد گردیده، و به رضامندی تمام اهالی ایران، امور سلطنت و فرمانروایی را اختیار نمودند، مشروط

۲- این نامه به همین صورت در جهانگنا (ص ۳۷۱) آمده، ولی آغاز آن در مجله ارمنان (سال ۱۵ ص ۱۳۶) از یک جنگ کهنه چنین نقل شده است: برای جهان آرای مقدس مخفی نخواهد بود که چهارمملکت معلومه الحدود به سلاطین اسلام اختصاص دارد که...

۳- نسخه ما و مجله ارمنان، مال.

۴- نسخه ما؛ یابد.

۵- ارمنان در اینجا افزوده: «واوسی نیز پسر خود را با دودختر به رسم پیشکنی به درگاه معلى فرستاد، امر داغستان چنان کاری نیست که مانع نهضت موکب همایون باشد» جهانگنا این مطلب را بعد از پایان نامه آورده، و ظاهراً صحیح همان است.

۶- نسخه ارمنان دنباله ای دارد به این مفهوم که: بر من محقق است که انجام این امور مرضی طبع مقدس سلطان روم است، لیکن بعضی که متکفل امور خلافت می باشند قدر عافیت و دولت رانسی دانند، توقع آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که مسئله در اینجا حل شود، والا خودم برادرانه وارد آن سرزمین شده، طی گفتگو خواهیم نمود.

به اینکه حضرت گیتی‌ستان فرمودند که: از زمان رحلت حضرت پیغمبر (ص)، چهار خلیفه بعد از یکدیگر متصدی امر خلافت شده‌اند، که هند و روم و ترکستان همگی به خلافت ایشان قایلند. و در ایران هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول بوده، خاقان مرحوم شاه اسماعیل صفوی، در میادی حال برای صلاح دولت خود آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته، به علاوه آن سب و رفق را، که فعل بیهوده و مایهٔ مفاسد است، در السنه واقفاه عوام و اوباش دایر و جاری کرده، شرر شرارت به چشماق دوبرهنزی^۷ برانگیخت، و خاک ایران را به خون فتنه و فساد آمیخت. مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد، این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد.

هر گاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب، و آسایش خود را طالب باشند، باید این ملت را که مخالف مذهب اسلاف کرام عظام نواب همایون ماست تارک، و به مذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند. لیکن چون حضرت امام جعفر بن محمد باقر (ع) از ذریهٔ رسول اکرم و مددوح امم، و طریقهٔ اهل ایران به مذهب آن حضرت آشناست، او را سر مذهب خود شناخته، در فروع مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند.

ایشان نیز متفق‌الآراء^۸ این حکم را بسمع اذعان اسفا داشته، گل جعفری این مذهب حنیف را آرایش دستار روزگار ساخته، وثیقه‌ای برای تأکید و استقرار آن مطلب مرقوم، و به مهر پاک اعتقادی مختوم ساخته، به خزانهٔ عامره سپردند.

و در این اوان، چون ایلیجان روم بتواند آمد و رفت می‌نمودند، و امور سلطنت امری است عظیم، که هفتاد و دو مذهب باید سر در جادهٔ اطاعت و انقیاد گذاشته، مطیع و منقاد امر و نهی حضرت ظل‌اللهی باشند، خصوصاً که ممالک روم و ترکستان و هندوستان و اکثر از طوایف اهل ایران هم در مذهب تسنن ثابت قدم، و در جادهٔ اطاعت و انقیاد خلفای ثلاثه محکم می‌باشند، به صلاح مملکت‌داری و مطیع و منقاد نمودن هر طوایف را، در هنگام ورود ایلیجان مذکور، از برای مزید تأکید حکم اکید و فرمان شدید خطاب به همگی اهل ایران از حدود دربند الی منتهی کابل و پشاور و مرو شاهجان، که در وسط ایران و ترکستان است، به این مضمون صادر گردیده:

اعوذ بالله تعالی

فرمان همایون شد

آنکه بیگ‌ریگیان عظام و حکام کرام، و سادات عالیمقام و علما و فضلاء کروی احتشام و اهالی شرع مبین [و واقفان ممالک حق و یقین، و کلاتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان قاطبهٔ قاطنین، و جمهور سکه] متوطنین ممالک محروسهٔ شاهنشاهی، و مستظلال سایهٔ قصر بی‌قصور دولت ابد مدت ظل‌اللهی، به معکارم بیدریغ خاقانی و عنایت از حد افزون قآنی امیدوار بوده، بدانند که:

۷- نسخه: دوبرهنزی.

۸- این فرمان در مجلهٔ ارمنان (سال ۱۵، ص ۱۳۳) و جهانگشا (ص ۳۲۲) نیز آمده، و مینورسکی (ص ۹۵ ترجمه) می‌گوید: ترجمهٔ متن کامل آن را جوتر (ص ۱۲۹-۱۳۲) آورده، و در نسخ فارسی جهانگشای نادری متن خلاصه شده است.